

## کارنامه

بیان (۱) پارثا از سرگذشت انوشیروان

و سیاست‌هایی او بدانسان که خود انو-

شیروان در کارنامه‌اش از بابت سرگذشت

و کشورداری خود آورده است -

در سرگذشتی که انوشیروان از خود نوشته خوانده ام که میگوید:  
وقتی برای گذراندن نایستان بهمدان می‌رفتم در ضمن مسافرت روزی  
در دستگرد نشسته بودم و برای پذیرائی فرستادگان خاقان و هباطه و  
قبصر و بنپور که بدربار ما آمده بودند خوردنی آماده شده بود ناگاه  
یکی از اسواران پانچ کتبه در آمد و نا سرا پرده خود را رسانده و از  
سه پرده گذشته خواست بجائی که ما نشسته بودیم در آید و بر ما حمله  
کند - برخی از چاکران مرا گفتند که در برا پر او شمشیر بر آورم .  
با خود اندیشیدم که اگر او نذا باشد بزودی مپانه ما و او حایل خواهند شد  
و اگر گروهی همدست او باشند از شمشیر من کاری ساخته نیست

برجای خود استوار نشستم و ترسیدم تا آنکه برخی از پاسپانان  
او رادستگیر ساختند معلوم شد مردی از اهل ری و از سپاهیان و بندگان ماست  
پس از گرفتاری چیزی نگفت جز اینکه گروهی با او همدستان میباشند  
از من خواهش کردند که دیگر بار ندمم و در بزم میگویم حاضر نتوم تا کار  
او آشکارا شود - اما برای آنکه فرستادگان پیگانه از من پیمی  
مشاهده نکنند این خواهش را نپذیرفتم و بگاه باده‌گساری بیرون آمدم  
چون فراغت حاصل شد رازی را بریدن دست و شکنجه‌ها نپذید  
کردم و از او خواستم که راست بگوید که او را بر این کار واداشته

(۱) از اینجا ترجمه آن مطابق روایت ابوالیاسکویه در تعاریب شروع میشود

چه اگر براستی سخن گوید گزندی باو نخواهد رسید - گفت مردمی در پیش خود کتاب و کلامی درست کرده و آنرا بخدا نسبت داده اند این گروه او را بدین کار وادار کرده اند و بدو گفته اند اگر مرا بکشد و خود کشته شود پدشت مبرود در این باره تحقیقات کرده و گفته او را راست دیدم لذا دستور دادم رازی را آزاد سازند و آنچه از او برده اند بوی باز دهند آنگاه گردن کسانی را که بدین سازی پرداخته و او را بدین کار گماشته بودند زدند و از آنان کسی را باقی نگذاشتم -

انوشیروان میگوید :

کسانی را که در دین اختلاف کرده بودند چون احضار نمودم و برای رسیدگی بدانچه می گفتند انجمن ساختم از گستاخی و پلیدی و اهریمنی ایشان چنین یافتیم که در اظهار عقیده ناپاک خویش از کشتن و مردن باکی ندارند تا آنکه از برترین شخص ایشان در نزد عموم راجع بحلال شمردن کشتن خودم سؤال کردم پاسخ داد آری کشتن او هر کسی که پیر و کپش ما باشد روا میدانیم بکشتن او دستور ندادم تا آنکه چاشتگاه شد گفتم او را برای چاشت نگاه دارند و چیزی از خوردنی برای او فرستادم و برنده را فرمودم از جانب من باو برساند که زندگی من از آنچه او گفت برای وی سود مند تر است بفرستاده من جواب گفت که حق همین است ولی پادشاه از من خواست که براستی سخن گویم و آنچه را بدان گرییده ام پنهان ندارم و من بدانچه از پندگوی خود فرآورفته ام ایمان دارم.

انوشیروان میگوید :

چون قیصر روم پیمان مرا شکست با او نبرد نمودم تا آنکه کارش زار شد و خواستار آشتی گشت برای من مال فرستاد و خراج و فدیة هم

پذیرفت. از آنچه قبصر برای من فرستاد ده هزار دینار به پنهویان روم و یزیدگران بیچاره نفاطی از آن مرز و بوم که در معرض ناخت و نازمن قرار گرفته بود بخشیدم.

می گوید:

چون خود برسدگی کار مردم و برداشتن رنج و ستم و خراج سنگین از ایشان همت گماشتم در این کار جز پاداش ابدی آرایش کشور و بی نبازی رعیت و ثوانائی حاکم را در گرفتن آن اندازه خراج که احتیاج دارد مشاهده کردم. از پدران ما برخی نگرگفتن یکی دو سال خراج یا کستن آنرا گاهگاهی برای تقویت کار آبادانی ممالک سودمند میدانستند. برای این کار عاملان و خراجگزاران را جمع آوری نموده و جز در اجتماع ایشان چاره برای تبدیل و مقاطه خراج بر یکایک کوره ها و شهرها و روستاها و دیهها و مردان ندیدم کسانی را که طرف اطهمنان خود من بودند بدین کار گماشتم و باعمال هر شهری امنائی قرار دادم که در کار او نظر داشته باشند و هر کوره را مامور رسپدگی بامور خراجی مردم آن کوره نمودم و بخراجگزاران دستور دادم که هر چه را بخواهند پیشگاه ما عرضه دارند بپربندی که بر کوره ایشان گماشته ایم بگویند تا عمل از افزایش و زیاده روی اندک چیزی عاجز باشد و خراج را در حضور هر بد بردارند و پیش از یکبار ندهند (۱) خراج هر کس از خراج گزاران مرد برداشته شود و از خردسالانی که بالغ نشده اند مطالبه نشود و هر یک و دیه هر کوره و امین شهریان و عامل محاسبه خود را بدیوان ما عرضه دارند. در این باب نامه ها پسر سوپرا کندم.

می گوید:

مردمان مرید از کسانی که از دودمان بزرگان بودند و برخی از ایشان ملازم دربار و برخی در شهرهای دیگر پراکنده بودند شکایت

(۱) این جمله چون درست خوانده نمیشود معنی آن تقریبی است

نمود که دین آنان موافق آنچه ما از پیغمبر و دانشمندان خودمان مبراث برده ایم نیست و در نهانی از کپش دیگری سخن می گویند و مردم را بدان میخوانند در این کار نگاهی و ویرانی ملک میباشد چه رعیت را بريك آرزو پایدار نمیدارد تا آنکه حرام شاه خود را حرام و حلالش را حلال شمارند زیرا چون پادشاهی را این توفیق مبرر شود سپاهش برای موافقتی که میان ایشان و پادشاه هست قویدل شده و بردشمنان پیروزی مییابند - کسانی را که در پی عقیده های دیگر رفته بودند احضار نمودم تا از مخاصمه و مناقشه ایشان حقیقت از پرده بیرون آید چون کار یکرویه شد فرمودم که آنان از شهر و کشور و قلمرو فرمانروائی من دور شوند و بیرو کسانی که هم عقیده ایشان هستند بشوند این کار نیز انجام یافت. میگوید :

۶۷۹

نرکانی که در مرز شمالی نشیمن دارند از احتیاجاتی که برایشان رخ داده بود بمانامه نوشتند که اگر چیزی از مال بدانان ندهیم به نبرد ما ناگزیر خواهند بود امتیازاتی هم مطالبه کردند یکی از آن جمله پذیرفتن ایشان در سپاه ما بود دیگری دادن چیزی که مایه زندگانی آنان باشد بختیمن پاره از زمینهای گنج و بلنجر و نواحی آن برای زیست بر آنجا مصاحبت دیدم در آن که تا در بند صول از آن راه گردشی کنم. دوست داشتم پادشاهان فرمانبردار خود در آنموشاط و نوافائی خود را در هر سفری که اراده کنم گوشزد نمایم و آنچه از دستم آید شهریاران و بسیاری سپاهیان و آمادگی ساز جنگ و تمامی سلاح میپندارند بدیده بند در نمانه روی کسی را که دست نمانده اومی باشند بشناسند -

میخواستم در طی مسیر با دست خود هر يك را بخشنی و جایزه داده یکا يك را بلطاب سخن و قرب مجلس شاهانه مخصوص دارم تا بر مراتب مودت و تمایل ایشان نسبت بما افزوده شده و در

کارزار دشمنان ما حریصتر گردند همچنان با تحکامات حدود و احوال خراجگزاران مسپر خود رسیده کمی نمایم از راه همدان بدان سو عزیمت نموده چون بباب صول و شهر فیروز خمره رسیده‌ام، نهمین خرابیها و محکم ساختن آن حدود و ساختن باروهای دیگر دستور دادم پس از آن که خبر نزول موکب ما بدان نواحی گوشزد خاقان خزر شده نرسید که به آهنگ جنگ او باشم لذا نامه نوشت مدد بر اینکه از آغاز فرمانروائی من تاکنون پیوسته خواستار آشتی و دوستی بوده و قبول فرمان مرا برای خود سادگی میداند. چون برخی از سران سپاه او بحالت آسگاهی یافتند از وی جدائی اختیار نمودند او نیز بادو هزار نفر اتباع خود پیش ما آمد. در آن ناحیه برای او مکانی نزدیک اسواران مینموده روزی خود و یارانش را مقرر داشتیم باروئی برای ایشان و نمازگاهی هم برای همکیشان خود در آنجا دستور دادم بسازند در آن نمازگاه موبدی باجمعی از پرهیزگان جای دادم تا کسانی را که از نرکان داخل خدمت ما می شوند بدانچه در فرمان یری و الهان سود آتی و مزد انجمنی است عالم سازند و آنانرا بدوستی و نندارستی و داد و پند و کشمکش بادشمن برانگیزند و عقیده و دین ما را بخردسالان آن قوم نمایم بدهند برای آسایش عمومی در آن مرزها بازارها ترتیب دادم راهها و جاده ها را اصلاح نمودم باندازه از سوار و پیاده و مردم در آنجا گرد آمده بودند که اگر در مپانه کشور فارس چنین اجتماعی فراهم شده بود فرود آمدن مادر آن نیکو بود (۱)

می گوید:

چون بهشت و هشت سال از آغاز فرمانروائی ما گذشت یکباره بدقت نظر در کار مملکت و داد گستری نسبت بر عهت و رسیده گری بکار مردم و نفعش منظام و داد خواجهی پرداختم و مؤبد هر مرز و شهر و دیه و انگریزی را با اعلام آن

مامور نمودم دستور داده سپاهی را که در پایتخت بودند در حضور خودم و آنان که در مرزها و اطراف بودند در حضور پیید و پادوسباز و دپربد امین شخص ماسان بپنند -

خراجگزاران شهرهای نواحی ممالک خود را فرمودم که با سپید و هپربد و دپربد و امین ما در مرکز هر ناحیه گرد هم آیند و برای این کار کسی که بدستی و پاکدامنی و پرهیز کاری و دانایی او سابقه اطلاع داشتیم و او را آزموده بودم بهر شهری گسیل داشتیم نامیانه کار گزاران دولتی و مردم آنجا جمع رای نمایند و هر کاری پیش آید بر طبق حق و درستی انجام دهند در هر موضوعی که حکم در آن موافق عدل و رضایت اهالی باشد همانجا خاتمه دهند اگر اشکالی در کار پدید آمد قضیه را بمن اطلاع دهند - اهتمام و پشت کار من در انتقد این باب باندازه بود که اگر گرفتاری کار دشمن و مرزها برایم نبود خودم مباشر امر خراج رعیت ده بده میشدم تا بدان رسیدگی کامل نمایم و با فرد فرد مردم کشور خود سخن گویم - اما نرسیدم که این اقدام سبب خرابی کاری بزرگتر از آن شود که کسی غیر از من قادر بر عهده داری و استواری آن نبوده و دیگری کفایت این مهم را ندارد به علاوه از رفتن بهر دهکده نحمیلانی از طرف سپاهیان و کسانی که بهمراهی ماناچارند بر عهت وارد می شود که از آن کراهت داریم و بهم آن مبرود که خراجگزاران را از آبادانی زمین بازدارد شاید کسانی از رعایا باشند که بامدن حضور ما متحمل تکلف و مؤنثی شوند از ویرانی و بیهوا طبیی دهها و جویها که خود بایستی تمام سال را هنگام آبادانی متعهد آنها باشند این پیش بینیها سبب شد که بدانگونه مقرر داریم و موبدان موبدرا نماینده خود قرار دادیم مراتب را بکفایت سطور نوشتم کسانی را که بدایشان اطمینان حاصل بود و امیدوار بودیم که بروش شخص ما کار کنند متصدی امور نموده و باطراف گسیل داشتیم - بقیه دارد -